خانه

یه جمله هست که میگه یه آدم بااستعداد هدفی رو میزنه که بقیه قادر به زدنش نیستن اما یه آدم نابغه هدفی رو میزنه که بقیه قادر به

دیدنش نیست

There is a famous quote that says: A talented person hits a target that others can’t hit; but a genius person hits a target that others can’t see!

توی بیشتر خونه ها زیرزمین یه طورایی انباری محسوب میشه ولی تو خونه ما جاییه که مارو با تمام تفاوت هامون دور هم جمع میکنه

In most houses, the basement is a kind of a storeroom, but in our house, it’s a place that brings us together despite our differences

ما توی زیرزمین چیزای ارزشمند زیادی داریم که ما رو خیلی بیشتر از یه خانواده به هم نزدیک میکنه

In the basement, we have many precious things that make us closer than family members

من سنگایی رو طی چندین سال جمع کردم که هر کدومشون برام شبیه کسیه

Over the years, I’ve collected many stones that each of them is similar to someone in my opinion!

مادرم,پدر ,داراب,سالار,هانیه,توران,آنا نامزدم و خودم

My mother, my father, Darab, Salar, Haniye, Touran, my fiancé Ana and me

اما بیشتراشونو بخاطر هانیه جمع کردم

But I’ve collected most of them for Haniye

آخه خیلی روی شکل پاهاش حساسه

Because she’s really sensitive about the shape of her feet!!

مهمتر از سنگا والبته مهمتر از هر چیزی برای خانواده ما چند هزار نقاشییه که واسه در امان ماندن از نیش کنایه های بعضی از دوستانو آشنایان توی زیر زمین خونه نگه میداریم

For my family, more important than the stones or anything else are several thousand paintings that we keep in our basement to protect them from some friends who mock!

کسی که بیشترهمه توی زیرزمینه خود منم . من علاوه بر نقاشی های خودم حواسم به نقاشیهای بقیه اعضای خانواده هست

I’m the one who is in the basement most of the time! I keep an eye on my own paintings as well as the other members of the family

بین ما سالار برادرم بیشترین نقاشیارو کشیده

Compared to us, my brother Salar has drawn the most paintings

اون درست شبیه نقاشیهاشه پرانرژی و شوخ طبع

He’s quite similar to his paintings; energetic and funny

همیشه با شوخی هاش فضای خونه رو عوض میکنه

!He always changes the atmosphere of the house with his jokes

نمایشگاه

چند سالی هست که برای به نمایش گذاشتن کارامون دارم تلاش میکنم

I’ve been trying to exhibit our paintings for several years

اما در طی این مدت فقط تونستیم توی شهر خودمون دزفول در نگارخانه هنرمندان و فرهنگسرا به نمایش بگذاریم

Unfortunately, during this time, we were only able to exhibit them in the Artists Gallery and the Cultural Center in our own city, Dezful

تقریباچهار سالی میشه که نامزد کردم

I’ve been engaged for almost 4 years

اما باتوجه به هزینه های بالای نقاشی نمیدونم برم سراغ خونه و زندگی خودم یا بازم این راهو ادامه بدم

but considering the high cost of painting, I’m confused whether to settle down with her or continue the same way

خیلی جالبه که نقاشیهای هر کدوم از ما براساس روحیاتمون تغییر میکنه

It’s very interesting that the painting styles of each of us change based on our moods

روحیات داراب برادرم با همه ما فرق داره مخصوصا با سالار

Moods of my brother Darab are different from us, especially from Salar

عکس

داراب خیلی دوست داشت درس بخونه اما خوب نشد واسه همین روز فارغ التحصیلی خودم لباس یکی از دوستاموقرض گرفتم و باهم یه عکس یادگاری گرفتیم

Darab was very eager to study, but unfortunately he could not. So that on my graduation ceremony, I borrowed my friend’s clothes for him to take a photo together

من فک میکنم که نقاشی یه انسان از روحش سرچشمه میگیره

In my opinion, people’s paintings emanate from their souls

شاید واسه اینه که من فقط وقتایی شور زندگی رو توی اعضای خانوادمون میبینم که درحال نقاشی کشیدن هستن

Maybe it’s because my family only have passion for life when they’re painting!

هانیه عزیز دردونه خونه ماست

Haniye is our darling

تقریبا یکسالی میشه که پدرشو از دست داده وبا خواهرم توران پیش ما زندگی میکنن

It’s been a year since her father passed away and now she and my sister Touran live with us

توی خونه کسی حق نداره بالای حرفش حرف بزنه

She’s totally set in her ways at home!

روستا

هراز گاهی به خونه قدیمیمون که توی روستای سردشت دزفوله سرمیزنیم

Sometimes we go to our old house in Sardasht, a village in Dezful

جایی که دفک توی اون ساخته شده

Where the dafak has made

از خونمون چیز زیادی نمونده ولی به هر حال باعث دلگرمیه پدرو مادرمه

The house is almost ruined, but it still makes my parents happy

پدرم علاقه زیادی داره که این خونه دوباره خونه بشه و به روستا برگردیم

My father really wants to repair the house and come back to the village together

هربار که به سردشت میریم اولین کاری که پدر میکنه رفتن به سراغ سنگهاییه که زمانی روشون حکاکی کرده

Whenever we go to Sardasht the first thing my father does is go to the stones that he has carved before

پدر

پدرو مادرم فامیل بودن درست مثل من آنا

Before their marriage, my parents were related like Ana and me

اونا وقتی سن خیلی کمی داشتن با هم ازدواج کردن

They’ve got married when they were very young

در مورد پدرم چیزی که برام همیشه جالب بوده اینه که هر وقت میخواست یکی از گوسفنداشو بفروشو حتما باید باهاش عکس یادگاری میگرفت

What has always been interesting to me about my father is that he used to take a picture with one of his sheep before he wanted to sell it

حیاط

تازگیا با یکی از دوستام توی حیاط خونمون کسب و کار کوچیکی راه انداختیم

My friend and I have just run a small business in our backyard

خوشبختانه خونمون کنار خیابونه و همه به سر وصدا عادت دارن

Fortunately, our house is next to the street and the noise has become normal for everyone

بعد از کلی تحقیقو مشورت گرفتن از این طرف و اونطرف بالاخره به این نتیجه رسیدم که راهی نیست جز اینکه خودم به تهران برم و راجع به کارامون با چند گالری و جاهای دیگه صحبت کنم

After a lot of research and discussion with different people, I realized there is no way but to go to Tehran myself and talk about our works with some galleries or other places

ما یه خانواده هنرمند 8 نفره هستیم

We are a family of eight and we are all artists

خواستم بدونم شرایط اینکه در سازمان نقاشان ایران ثبت ملی بشیم به چه شکل هست

I want to ask what are the conditions for registering our artworks in the Association of Iranian Painters?

من خیلی خوشبختم که توی این مسیر آنا رو کنار خودم دارم

I’m very pleased that my dear Ana is standing by my side in this way

اون همیشه از من حمایت میکنه

She always supports me

تهران

نمیدونم این نقاشی ها در اسارت ما هستن یا ما در اسارت این نقاشیا

I never understood whether these are the paintings that are in our captivity or we are the ones that are in the captivity of the paintings

اما اینو خوب میدونم که هر اسارتی روزی به پایان میرسه

But I know for sure that every captive will soon be set free …

توی کل مسیرم به تهران یاد همه سختی هایی افتادم که توی این راه کشیدم

All the way to Tehran, I thought about all the hardship I faced on this way

یاد وقتایی که به خاطرخریدن یه قلمو صبح تا شب توی خیابونا ضایعات جمع میکردم

I remembered the days when I was scavenging garbage on the streets from morning till night to buy a painting brush by selling waste

یاد تمام کنایه هایی که از دوستای دورو نزدیک به خاطر نقاشی کشیدن میشنیدیم

I even remembered there was always a hint of mockery in friends’ words because of my paintings

بعد از کلی دوندگی و اینطرف اونطرف رفتن توی تهران فقط موفق شدم با چند گالری صحبت کنم

After trying a lot and going to many places in Tehran, I was only able to talk to few galleries

همشون از کارا استقبال میکردن

They all liked the works,

اما در نهایت حرف همشون به یه چیز ختم میشد اینکه باید پول داشته باشی تا بشه یه گالریه خوب بزنی

but they all said that if you want to hold a good gallery, you have to spend a lot of money

به خانه هنرمندان هم سری زدم

I even went to Art Institute

وقتی به عکسای روی دیواراش نگاه میکردم با خودم فک میکردم یعنی میشه یه روز نقاشی های ماهم روی این دیوارا باشه

When I looked at the paintings on the walls, I thought to myself, how nice it would be if our paintings were on these walls too…

توران چندین بار خواب دیده که روی یه سن هستیم و همه دارن مارو تشویق میکنن

Touran has dreamed many times that we are on a stage and everyone is clapping for us

ایمان دارم که یه روز خوابش تعبیر میشه

I believe her dreams will come true one day

توران تنها خواهر منه

Touran’s my only sister

اون به تازگی همسرشو از دست داده و هنوزم نتونسته خوب با این موضوع کنار بیاد

Her husband’s just passed away and she still hasn’t managed to deal with it

خاطرات

من همه چیزایی که برام خاطره انگیزن و منو به لحظه ای از زندگی وصل میکنن نگهداشتم از اسباب بازیهای بچگی و قاشق چنگالای مادربزرگم بگیر تا....

I’ve kept all the things that evoke memories and moments of life for me, such as my childhood toys, my grandmother’s spoons and forks

دفکی که مادرم تو هشت سالگی با دستای خودش درست کرده

and a dafak that my mother made with her own hands at the age of eight….

دفک پارچه اییه که در زمان های قدیم از اون برای شکار کبک کوهی استفاده میکردن

Dafak is a kind of fabric that was used to hunt partridges in ancient times

روی دفک رو با تکه پارچه های رنگارنگی میدوختن

They sewed pieces of colorful fabrics on the dafak

و وقتی که کبک محو تماشای این پارچه های رنگارنگ میشه از سوراخی که روی دفک بوده کبکو شکار میکردن

and when the colorful fabrics caught the eye of a partridge, they hunted it through the hole on the dafak

من از بچگی با دیدن طرح هایی که مادرم با تکه پارچه ها درست کرده بود به نقاشی علاقمند شدم

When I was a child, I was attracted to painting after seeing the designs that my mother had made with pieces of fabrics

اما اون زمان اصلا نمیدونستم که نقاشی رو میشه یاد گرفت

but at that time, I didn’t know that painting can be learned

بعد از رفتن به دانشگاه با آشنایی با استاد محمدرضا طاهر نسب با هنر جهانی آشنا شدم

After going to university and meeting Professor Mohamadreza Tahernasab, I got acquainted with World Art

و دوره های تخصصی هنر را پیش ایشان آموزش دیدم

and learned specialized Art Courses from him

و بعد از اون بعد از اشنایی با استاد عبدالصمد آب روشن به درک عمیق تری در هنر رسیدم

and after meeting Professor Abdolsamad Abroshan, I got a deep comprehension of art

و اندوخته هامو به خونوادم انتقال میدادم

Then I taught my family what I had learned

اما خیلی از اتفاقای بد باعث شدن که دیگه انگیزه ای برای کشیدن نداشته باشم

My motivation to paint has gone away due to a series of bad things that happened

هر چند وقت یک بار با مادر به خیاطی هاسرمیزنیم وازشون تکه پارچه هایی که دیگه به کارشون نمیادو میگیریم

Sometimes, my mother and I go to tailor shops and take their useless pieces of fabric

با اومدن پارچه های جدید به خونه حال و هوای مادر حسابی عوض میشه

My mother really feels better when there are new fabrics at home

مادرم همیشه حتی تو بدترین شرایط هم هنرمندانه زندگی کرد

Despite the difficult circumstances my mother’s had, she’s always lived like an artist

مادر

بعد از به دنیا آمدن مادرم مادر بزرگم فوت میکنه

When my mother was born, my grandmother passed away

واسه همین اسم مادرمو مندی گذاشتن به معنی ماندنی

That’s why they named my mother Mandi. Mandi means eternal

وواقعا مادرم موند تا به بچه هاش درس زندگی بده

and she’s really stayed to teach her children life lessons

اون هیچ وقت از اینکه با بقیه فرق داشته باشه ترسی نداشت و اینو به همه ماهم نشون داد

She’s no fear of being different from others and she’s always shown it to us

اون نشونمون داد که چطور روی پای خودمون بایستیم و برای خواسته هامون تلاش کنیم حتی اگه اون خواسته ها برای بقیه خنده دار باشه

She’s shown us how to be an independent person and how to achieve our goals even if others laugh at our wishes.

اون سالهای زیادی روی پارچه ای که وسیله ی شکار بود طرح کشید و درد ورنج های خودشو لابه لای این پارچه های رنگارنگ به یادگار گذاشت

She’s made designs on the fabric that was used for hunting for many years and has left her pains and sufferings between these colorful fabrics

پارچه ای که حتی یکبار هم با اون پرنده ای رو شکار نکرد

The fabric that she never even hunted a bird with…

انجمن

اگر تمام سهم من از نقاشی این دیوارها باشن امیدوارم تا آخر دنیا ادامه داشته باشن

If all my contribution is painting these walls, I hope they will last until the end of the world

همیشه حس یک پرنده رو داشتم که به امید روزنه ای خودش رو به این طرف و اون طرف میزنه

I always had the feeling of a bird, which pokes its hole here and there

و حالا برای ما اینجا همون روزنه است

And now this is the opening for us

Six month later